

پرتال جامع علوم انسانی

تاریخ

● پی‌آمدهای سیاسی و اقتصادی «تنظیمات» عثمانی / دکتر هما ناطق

پی آمدهای سیاسی و اقتصادی

«تنظیمات» عثمانی:

ترکان، ارمنیان، ایرانیان

(بخش اول)

این نوشته در اصل پژوهشی است در تاریخچه «فدائیان» ارمنی در جنبش مشروطیت آذربایجان که «دروشاکیست‌های» تبریز نیز خوانده می‌شدند. خواهیم دید که این گروه نه در انقلاب مشروطیت بلکه به دوران ناصرالدین شاه، از ۱۸۸۸ میلادی و از دست آزار ترکان و روس‌ها و در سرخوردگی از ایر قدرت‌ها به ایران سرازیر شدند، در تبریز و خوی و سلماس کارخانه و انبارهای «مهمات» آراستند. در انتقام‌گیری از کشتار عثمانی، از مرزهای ایران گذشتند و به جنگ ترکان رفتند. همین فدائیان بودند که در انقلاب مشروطیت به بازوان مسلح انجمن تبریز و انقلابیون آذربایجان درآمدند و بیشترین اسلحه را نه از قفقاز بلکه از خود تبریز فراهم آوردند. اما پیش از آنکه به این موضوع پردازم ناگزیریم به اختصار از پیش زمینه‌هایی یاد کنم که اسباب این مهاجرت و پناه به ایران را فراهم آوردند. از این رو نوشته‌ام را به سه بخش تقسیم کرده‌ام:

در بخش یکم سه دوره «تنظیمات» یا اصلاحات دولت عثمانی را در سده نوزدهم تا فرمان مشروطیت ۱۸۷۶ به اختصار آورده‌ام. پی آمدهای اصلاحات را در میان ملت ترک و دیگر ملیت‌ها بویژه ارمنیان سنجیده‌ام. ناخرسندی غریبان را که در خیال تجزیه امپراطوری بودند، پیشرفت‌های عثمانی و آشتی میان ترک و عیسوی را از لابلای اسناد و گزارش‌های سیاسی‌شان تشریح کرده‌ام. همچنین در جدائی افکنی میان عیسویان و ترکان به تصریح نقش میسیونرها، فراماسون‌های بنیادگرا و نمایندگان سیاسی دولت‌های اروپائی برآمده‌ام. به ناگزیر در هر دوره به

روابط دولت عثمانی با ایران توجه داده‌ام.

در بخش دوم سرآغاز و گرفتاری‌های عصر مشروطیت را از ۱۸۶۰ تا ۱۸۷۶ بر نموده‌ام. مشکلاتی که همراه بودند با آفت اصلاحات، اندیشه اتحاد اسلامی و برآمد ترکان جوان از درون انجمن‌های مخفی.

در بخش سوم از دو دوره مهاجرت ارمنیان را به ایران یاد کرده‌ام: نخست در ۱۸۸۸ به دنبال سرخوردگی از گنگره برلن (۱۸۷۷) و سپس در ۱۸۹۷ به دنبال کشتارهای ۱۸۹۶. چنان که پژوهشگر ارمنی لوییز نعلبندیان هم آورده است که «در سده نوزده» سرزمین ایران «کعبه انقلابیون» به شمار می‌رفت.^۱ بویژه که در این دوره عیسویان ایران در «آرامش کامل» زیستند. نه از حکومت آزار دیدند و نه چندان از مردم. باید گفت که در سراسر این دوره عثمانیان در «جنگ‌های مرزی و یورش» به ایران بسر بردند که «برای اقتصاد هر دو کشور» بسی زیانبار افتاد.^۲ از همین رو به روزهای کشتار ارمنیان در ترکیه، ایرانیان جانب ارمنیان را گرفتند.

در ربط با این همدردی و سال‌های بعد ارمنیان در نشریه «دروشاک» به اعتراف آمدند و نوشتند: آنگاه که روس‌ها «ما را به دست جلادان ترک سپردند»، آنگاه که انگلیس‌ها «ما را به دم توپخانه عثمانی رها کردند»، در این میان «تنها ایرانیان» بودند که به داد ارامنه رسیدند و «آن بیچاره‌ها» را پناه و نجات دادند.^۳

در بررسی مهاجرت ارمنیان به ایران، از برپا داشتن احزاب ارمنی به دنبال شکست کنگره برلن سخن گفته‌ام، بویژه از حزب «آرمنکان»^۴ که برای نخستین بار هسته «فدائیان» ارمنی ایران را به دوران ناصری و در ۱۸۸۸ سازمان داد. در این زمینه اندیشه‌ها سیاسی و فعالیت گروه را نیز بدست داده‌ام.^۵

1 - Louise Nalbandian: *The Armenian Revolutionary Movement*, University of California Press, Berkley 1963, p. 173.

2 - Shaw: *Iranian Relation With the Ottoma Empire*, Cambridge History of Iran. p. 313.

۳ - میرزا بالا محمودزاده: *ایراندنا ارمنیله*، ملی آذربایجان نشریاتی، نجم استقلال مطبعه سی، ۱۹۶۷. میرزا بالا این عبارت را از روی نشریه دروشاک نقل کرده است.

4 - Armenekan

۵ - نقش فدائیان را در حرکت مشروطه‌خواهی آذربایجان و برپائی انجمن ابالتی در کتابی که از سال‌ها پیش زیر نام «باکو در ۱۹۰۵، تبریز در ۱۹۰۶» در دست پژوهش و نگارش دارم، به تفصیل آورده‌ام، اگر روزگار مجال دهد، یکی دو سال دیگر منتشر خواهد شد.

می‌دانیم که امپراطوری عثمانی در سده پانزده در بستر سرزمین عیسوی‌نشین روم یا بیزانس زاده شد. پس نه تنها از روز پیدایش ناگزیر از همزیستی با مسیحیان بود، بلکه از پیوند تنگاتنگ با مدنیت غرب نیز گزیر نداشت. پس این دولت نوپا در جهت اداره بهتر و آسان‌تر کشور که از سده شانزده افزون بر روم، سرزمین‌های بالکان، مکه و مدینه و لبنان و مصر و سودان و تونس و الجزیره، عراق و فلسطین را در بر می‌گرفت، به رده‌بندی اهالی از نظر اداری و حرفه‌ای برآمد. ترکان و اعراب را که بیشتر ایلاتی و یا زمیندار بودند، در سپاه و کشاورزی جای داد. آنگاه داد و ستد و بانکداری و صنعت را به یهودیان و عیسویان سپرد و مقامشان را با مسلمانان برابر شناخت. چنین بود که یهودیان از دست آزار غریبان دسته دسته به ترکیه مهاجرت کردند، محله‌های ویژه خود را آراستند و در مراسم سلام سلطانی، در کنار دیگر ملیت‌های دیگر شرکت جستند. تا جائی که ماکسیم رودنسون تاریخ‌نگار سرشناس یهودی می‌نویسد: «آن بردباری» و «روح شکیبائی دولت عثمانی در برابر اقوام گوناگون می‌بایست «سرمشقی» برای دولت‌های غربی بوده باشد»^۱.

در شکوفائی این دوران که تا نیمه سده هیجده دوام یافت، ارمنیان سهمی بس کلان داشتند. در عثمانی و هندوستان «طایفه نجیب»^۲ خوانده می‌شدند. ناظم الاسلام کرمانی هم معترف بود که این طایفه در هر جا نام «نیکی» دارا بودند^۳. ارمنیان نه تنها در آبادانی کشور بلکه در بنای برخی کاخ‌ها (بیلدیز) و حتی مساجد (مسجد سلیمان) هم نقش داشتند. چنانکه نام معمار سرشناس ارمنی «سینام»^۴ در نوشته‌های ترکان آمده است.

مهم‌تر از همه اینکه از سده شانزدهم ارمنیان اقتصاد و بویژه دادوستد خارجی کشور را در کنار یونانیان و بلغاریان به دست گرفتند. تجارت هندوستان هم تا سده هیجده و تا سرآغاز چیرگی انگلیس‌ها بیشتر در دست ارمنیان بود. از همین تاریخ آوازه این دادوستد در اروپا نیز پیچید. به

1 - Maxime Rodinson: *La fascination de l'Islam*, Paris, La Découverte, 1963, p. 69.

2 - Bourtonian, George, A. : *A History of the Armenian People*, 2 vols, Mazda Publishers, California 1994, vol. 2. p. 105.

۳ - ناظم الاسلام کرمانی: تاریخ بیداری ایرانیان، ۲ جلد، تهران، آگاه نوین، ۱۳۶۱، ص. ۴۲۴.

4 - Archag Tchobanian, "The Armenian Question and Europe", *Armenia*, no, 1, vol 1, Octobre 1904.

مثل فرانسویان، به ابتکار «کولبر» گروهی از ارمنه را که در آرشیوهای آن دوران هنوز «ایرانی»^۱ نامیده می‌شدند به پاریس فرا خواندند، مدرسه‌ای برای آموزش زبان یا «دیل اوغلانلاری» آراستند، تا آسان‌تر به «دادوستد» برآیند.^۲ می‌دانیم که رویکرد شاه عباس هم به ارمنه و جای دادنشان در جلقای اصفهان از همین بابت بود. به گفته مورخان ارمنی بعدها به دنبال جنگ ترکان با صفویان، دولت عثمانی را به این «طایفه» نیاز افتاد، بسیاری از ایشان را به «به زور» از ایران به ترکیه کوچ داد.^۳

تاریخ نگاران ترک خود به نقش ارمنیان در اقتصاد و بازرگانی عثمانی معترف‌اند. نوشتند: از سرآغاز سده نوزده از میان ۱۶۶ بازرگان واردکننده ۱۴۱ تن ارمنی بودند و ۱۳ تن ترک، از میان ۱۵۳ بازرگان صادرکننده ۱۳ تن ارمنی بودند و ۲۳ تن ترک، از میان ۳۷ بانکدار، باز ۳۲ تن ارمنی بودند.^۴ باقی دادوستد و امور بانکی و صرافی در دست یهودیان و بلغاریان و یونانیان و حتی ایرانیان بود. چنان‌که ایرانیان انحصار تجارت فرش و گوهر آلات و چینی را در دست داشتند.^۵ اما از سده هیجدهم دولت‌های اروپائی به جان امپراتوری افتادند. نخست روس‌ها در جهت پیشروی در خاک عثمانی، به زمانه پتر کبیر و سپس کاترین، از ۱۷۲۵ تا ۱۷۷۴ با جنگ‌های پی‌درپی و بی‌امان عثمانیان را به ناتوانی کشاندند و تا سده نوزده برای جدا کردن ولایات عیسوی‌نشین ترکیه، ۹ بار جنگ به عثمانیان تحمیل کردند. آنگاه در رقابت با اطریش به سراغ بالکان رفتند. فرانسویان نیز آزمندانه چشم به تونس و الجزیره و لبنان دوختند. انگلیس‌ها با دسیسه‌های همیشگی به خیال دست گذاشتن روی قبرس و مصر و سودان افتادند^۶ و برای

۱ - به جای ارمنی Arménien آنان را Perse و یا Persan می‌خواندند و از لابلای آرشیوهای مربوط به امپراطوری عثمانی در این دوره، به سختی می‌توان ایرانی و ارمنی را تمیز داد.

2 - A. Ter Minassian: "Les Arméniens du Roi de France", in: *Varia Turcica*, XXXI, Paris Hamattan, 1977, p. 229.

۳ - بورتونیان: تاریخ ملت ارمنی، یاد شده، ص. ۲۹.

4 - Kamuran Gurun: *Le dossier arménien*, Ankara, La Société Turque d'Histoire, 1983, p. 96.

5 - Charles Issawi: *The Economic History of the Middle East*, California University Press, 1966, p. 294.

۶ - در زمینه سیاست‌های دولت‌های غربی در عثمانی و رقابت میان آن دولت‌ها هنوز بهترین و معتبرترین نوشته، اثر محمود محمود است، با عنوان: *تاریخ روابط ایران و انگلیس در قرن نوزدهم میلادی*، ۸

رسیدن به این مقصود روباه منش به پشتیبانی از تمامیت ارضی امپراتوری برآمدند تا دیگران نتوانند از فرصت بهره گیرند.

همزمان میسیونرها که بیشترشان از سده شانزدهم به عثمانی سرازیر شدند، از راه تبلیغ در میان ملت‌ها عیسویان را به رویارویی با یکدیگر مشوق شدند. روس‌ها پشتیبان ارتدکس‌ها و گریگورین‌ها آمدند. فرانسوی‌ها کاتولیک را برکشیدند و انگلیس‌ها جانب پروتستان را گرفتند. به عبارت دیگر محرک جدا کردن عیسویان از یکدیگر و سد راه همزیستی‌شان با مسلمانان شدند. در سده هیجده و در برابر یورش همه جانبه ابر قدرت‌ها دولت عثمانی ناگزیر شد اهالی را به دو دسته «امت» یا مسلمانان و «ملت‌ها» یا غیرمسلمانان تقسیم کند و بر سر هر ملت یک «ملت باشی» گمارد. اکنون بیش از پیش روس‌ها این زمزمه را سر دادند که در ولایات عیسوی نشین باید یک والی عیسوی گماشت که از سوی ابر قدرت‌ها تعیین شده باشد. این را هم باید افزود که در این تقسیم‌بندی، برخی از فرقه‌های دینی به رسمیت شناخته نشدند و آزار بسیار دیدند. از آن جمله علویان قزلباش بودند که در دوران صفویه به عثمانی پناه بردند و به زمانه سلیم اول سرکوب شدند. از آن پس هم هرگز حق آشکار کردن عقاید مذهبی‌شان را نداشتند.^۱ بعدها «منوران» ترک و ترکان جوان هم سرکوب این طایفه را خوش آمد گفتند، بدان عذر که قزلباشان «خطر برای آرامش سیاسی و مذهبی دولت عثمانی» به شمار می‌رفتند.^۲

از سرآغاز سده نوزده بود که بابعالی در جهت کشورداری بهتر و ایستادگی در برابر غربیان ناگزیر از یک رشته اصلاحات شد که «تنظیمات» خوانده شدند و مهم‌ترین دوره‌اش را دکتر آدمیت در ربط با «عصر» سپهسالار به دست داده است.^۳ اصلاحاتی که در هر دوره الهام‌بخش

جلد، تهران، چاپخانه اقبال، ۴۱ - ۱۳۴۵. در این بخش یکم من بیشتر از جلد سوم و ششم بهره گرفته‌ام.
۱ - قزلباشان که نمایندگان سیاسی آنانرا به علت علی‌اللهی بودن «علویان عیسوی» خوانده‌اند، در سده نوزده نزدیک یک میلیون بودند و تنها بخش جماعت غیر عیسوی بودند که در طلب اصلاحات چندین بار دست به شورش زدند، بویژه در ۱۹۰۸ در برسیم و به هنگام روی کار آمدن ترکان جوان. قزلباشان امروز هم حق افشای مذهب خودشان را دارا نیستند و در شمار زنادقه‌اند. گورستان‌هایشان نیز همانند بکتاشیان و شیعیان از گورستان‌های ترکان جداست. امروز ترکان این طایفه را «علویان» می‌خوانند و اینان آزاد اندیش‌ترین ملت ترکیه را می‌سازند.

2 - Mourad Bey: *Laforce et la faiblesse de la Turquie*, Genève, J. Moullié Editeur, 1897, p. 29.

۳ - فریدون آدمیت: اندیشه ترقی و قانون، عصر سپهسالار، تهران، انتشارات خوارزمی، ۱۳۵۶، ص. ۲۹ -

دولتمردان ایران همچون عباس میرزا، حتی امیر کبیر و سپهسالار و میرزاملکم خان بودند. تا جایی که آن واژه‌ها و عباراتی را که عثمانیان برای نهادهای نوین خود برگزیدند ایرانیان به همان شکل به عاریت گرفتند. اما چنان که خواهیم آورد، برخلاف ایران اصلاحات در ترکیه با مشکلات فراوان روبرو شد. زیرا که تنظیمات بیشتر پیشرفت اداری و فرهنگی و تجاری را در بر می‌گرفت و نه زمینداری و کشاورزی را. پس به ناچار و از بیراهه «ملت»‌ها برمی‌کشید و ترکان را و می‌نهاد. بویژه که دولت عثمانی را هنوز یارای در افتادن با خان‌ها و بی‌ها و شیخ‌های ترک و عرب و گُرد نبود.

پس از سلیم سوم که به اصلاح سپاه بسنده کرد، مرحله دوم تنظیمات را محمود دوم یا به قول ترک‌ها «سلطان غازی محمود ثانی» از ۱۸۰۸ تا ۱۸۳۹ گشود. وی حکمرانی با فرهنگ و با اقتدار بود. او هم اروپا را می‌شناخت و هم با زبان‌های اروپائی آشنائی داشت. همچنین «زندان کشیده بود» و شاهد کشته شدن عمویش سلیم سوم در زندان^۱. پس همدرد با ستم کشیدگان. به این نکته هم آگاه بود که اصلاحات را نباید در میان مردم کرچه و بازار جار زد. بلکه کوشید و پیش برد تا بهانه به دست بیگانه و خودی نداد. از این رو کمتر فرمان نوشت و بیشتر عمل کرد^۲. محمود به رغم رویارویی پی‌درپی با روس‌ها، به رغم جنبش‌های جدائی خواهی در بالکان و مصر، دست به اصلاحاتی زد که امپراطوری را «بی‌برگشت» به سوی پیشرفت و مدنیت سوق داد^۳. او بود که بنای «حکومت عرف» را نهاد^۴. قدرت سپاه «ینی چری»‌ها را که دولت در دولت ساخته بودند از میان برد و ۷۰ هزار سپاهی را بر جایشان نشانند. آنگاه از پاشاها و حکام حق کشتن و «محکوم کردن به مرگ» را گرفت و به کمیسیون مرکب از مفتی و «قاضی عسگر» واگذاشت. مقام «موروثی» خان‌های محلی یا «دره‌بی» را از میان برداشت. در ۱۸۳۳ حق گرفتن «سیورسات» را که بزرگان و دیوانیان و سپاهیان از روستائیان می‌ستاندند و در ایران هم با همین

- 1 - Un ancien diplomate: *L' Empire Ottoman*, Paris, E. Dentu, 1877, p. 48.
- 2 - A. Levy: "Mahmoud II", *Encyclopédie de l'Islam*, N.E., vol. VI, p. 58.
- 3 - Sir Edward Creasy: *The History of the Ottoman Empire*, London, Richard Bentley and Son, 1877, p. 529 - 30.
- 4 - Niazi Berkes: *The Development of the Secularism in Turkey*, Montreal, M. U. P, 1964, p. 90.

عنوان مرسوم بود، منع کرد. موقوفات را هم به دولت سپرد.^۱

در زمینه اداری سلطان محمود نظام نوین را پی ریخت. مقام صدراعظم را برداشت و «باش وکیل» را برجایش نشاند. قانون جزا را جایگزین قوانین سنتی کرد. شیخ الاسلام از حکومت کنار کشید و تنها به امور فقهی پرداخت. «مجلس احکام عدلیه» و «شورای نظام» پا گرفتند. «مجلس امور نافع» به راه افتاد. سلطان خویشتن را با «عدلی» آراست، یا به قول ترکان «دولت علیه عثمانی معدن علم و هنر و مشهور آفاق اولش»^۲ جلوه گر آمد.

در ربط با «ملت»ها از دوست و دشمن، همگان معترفاند که در هیچ یک از دوره‌های «تنظیمات» عیسویان آسایش زمانه محمود را نداشتند. نخست این که در اصلاحات مربوط به «تنظیم روش مالیات‌ها» و خدمت نظام، عیسویان از پرداخت «خراج» یا مالیات نرفتن به خدمت سربازی معاف شدند.^۳ از آن مهم‌تر در ۱۸۳۰ دولت عثمانی «مقررات ویژه» برای ارمنیان آراست و آنان را «از خود مختاری نسبی» برخوردار کرد.^۴ «آزادی مذهبی» و «حفظ رسوم ملی» را برای همه رعایای عثمانی، حتی برای ایلات کوهستان بر شناخت^۵. پس ارمنیان توانستند زندان‌ها و محکمه‌ها و نهادهای «ملی» خود را برپا دارند. یکی از دیپلمات‌های فرانسوی که شاهد این دوران بود، گواهی می‌داد: محمود بیش از آنچه می‌شد کرد «به عیسویان نیکی کرد»^۶.

اما سلطان محمود نیز همچون سلطان سلیم، غلویان یا صوفیان بکتاشی را که از سده دوازده میلادی به سرکردگی حاجی بکتاش از خراسان به روم رفته بودند، برتافت. در ۱۸۲۶ همزمان با برانداختن بنی چری‌ها، بکتاشیه را به عنوان زندیق و رافضی و «رفتارهای ناهماهنگ با دین»^۷ به

۱ - ادوارد کریزی: تاریخ امپراتوری عثمانی، یاد شده، ص. ۵۳۰.

۲ - تقویم شهود، یاد شده، ص. ۱۷.

۳ - کریزی: تاریخ امپراطوری عثمانی، یاد شده، ص. ۵۳۰.

4 - Esat Uras, *The Armenians in History and The Armenian Question*, Documentary Publications, Istanbul Research Center, Ankara, 1988, p. 108.

5 - C. F. Dixon - Johnson: *The Armenians*, Blackburn, Geo Toulmin & Son, 1916, P.

III.

۶ - امپراتوری عثمانی از ۱۸۳۹ تا ۱۸۷۷، یاد شده، ص. ۴۶.

۷ - امروز هم گورستان بکتاشیه و ایرانیان شیعه یکی است و از ترکان جداست.

سختی سرکوب کرد^۱.

در زمینه فرهنگی نیز در این دوره کارهای مهم از پیش بردند. «آکادمی طب» را به راه انداختند. ۱۵۰ دانشجو برای تحصیل در رشته‌های پزشکی و مهندسی به فرانسه و انگلستان و اطریش گسیل داشتند. مدرسه «دیلماج»‌ها یا مترجمین را بنیان نهادند که چند سال بعد به «تألیف و ترجمه دایره سی» تبدیل شد. در ۱۸۳۱ به یاری یونانیان دست به برپائی مدارس نوین زدند. فارسی و فرانسه را به عنوان زبان‌های اجباری در برنامه جای دادند. مدرسه موسیقی هم به راه افتاد.

در این سال‌ها بود که در کنار نشریات فرنگی بسیار بویژه فرانسوی، نخستین روزنامه ترکی زبان در ۱۸۳۱ و با نام «تقویم وقایح»^۲ از زیر چاپ در آمد. همزمان بخش فرانسوی همین نشریه با عنوان «مونیتور اوتومان»^۳ در ولایت از میر انتشار یافت که با اعتراض تاریک اندیشان روبرو شد. گفتند: خلاف سنت است که یک نشریه ملی را به زبان فرنگی برگردانند^۴ یادآور شویم که تاریخ برپائی اولین روزنامه ملی در ترکیه تقریباً چهار سال پیش از انتشار نخستین روزنامه در ایران بود. می‌دانیم که نخستین روزنامه ایرانی با عنوان «اخبار ممالک شرقیه و غربیه» در ۱۸۳۵ و به دوران محمدشاه انتشار یافت و بخش اخبار فرنگی را از «ژورنال دو دبا» می‌گرفت که دولت ایران آبنه‌اش بود^۵.

۲۸۸

از اصلاحات عثمانی، دولت محمدعلی پاشا خدیو مصر که از اهالی آلبانی بود، بیش از ترکان بهره برد. او که از ۱۸۰۵ تا ۱۸۴۹ فرمانروائی کرد توانست همه دوران محمود دوم را تجربه کند. از آنجا که مصر از خود مختاری داخلی برخوردار بود، خدیو اگر هم گهگاه با عثمانی در افتاد، هرگز موجودیت امپراطوری را زیر پرسش نبرد. رویه‌ای که بارها به تسلیم تعبیر شد.

برخی مورخان برآنند که مصریان همواره با تسلیم و رضا آمیخته بودند، یا به قول ابن خلدون مصریان «ستم‌پذیر» بودند و بیگانه با روح عصیان، در میان خود اعراب نیز این گفته شهرت داشت که: هنگامی که خداوندگار جهان را آفرید، عقل گفت: من به سوره خواهم رفت، عصیان گفت: من نیز با تو خواهم بود. فقر گفت: من به بیابان خواهم رفت، تندرستی گفت: من

1 - W.A Deckett: *La Turquie Pittoresque*, Paris, Victor Lecou Editeur, 1855, p. 143.

۲ - نیازی برکس: تحول حکومت عرفی در ترکیه، یاد شده ص. ۲۶ - ۱۲۵.

3 - *Moniteur Ottoman*.

۴ - دکت: ترکیه، یاد شده، ص. ۱۵.

۵ - ایران در راهیابی فرهنگی، یاد شده، ص. ۳۹ - ۲۳۸.

هم همراه خواهم شد. فراوانی گفت: من به مصر خواهم رفت، تسلیم گفت: من هم با تو خواهم بود.^۱

شاید با همین روحیه بود که محمدعلی پاشا بارها سلطان را در درگیری با ولایات عرب یاری داد. چنان که از ۱۸۱۱ تا ۱۸۱۶ به سرکوب وهابیان یمن رفت که با پشتیبانی انگلیس ها بر امپراتوری شوریدند. و در ۱۸۲۳ دولت عثمانی را در خواباندن شورش یونان یاری داد و فرزندش ابراهیم پاشا «موره» و «کرت» را گرفت، آنگاه در ۱۸۲۹ به سوی الجزیره و تونس پیش رفت که فرانسویان چشم دوخته بودند. اما مجال نیافت. در ۱۸۳۰ سپاه فراتسه الجزیره را اشغال کرد. در ۱۸۳۱ با توافق مردم پاشای مصر سوریه را از چنگ سلطان در آورد. فرزندش ابراهیم پاشا در سوریه یک حکومت ملی بنیان نهاد. فراتسه از پاشا حمایت کرد و انگلستان در پشتیبانی از سلطان و در رویای چیره شدن بر مصر، خواستار برکناری محمدعلی شد.^۲ سرانجام در ۱۸۳۳ قرارنامه صلح به امضا رسید و سلطنت در خاندان محمدعلی موروثی شد.

در میان کشورهای منطقه محمدعلی پاشا بود که بسی زودتر از ترکان به اندیشه قانون اساسی و مشروطیت افتاد در ۱۸۴۸ «قانون عام» تدوین شد که ۹۰ ماده قانونی را در بر می گرفت. نشریه ای هم به همین نام در قاهره به راه انداخت. در ۱۸۲۸، چند سالی پیش از ترکیه و ایران نخستین روزنامه را با نام «وقایع مصریه»^۳ بنا نهاد.

افزون بر این محمدعلی پاشا برای این صنعت و بازرگانی کشورش را پیش برد. کشتی رانی را رونق داد و برای «ناو» هایش نام های ایرانی برگزید. نیز به پایه گذاری مدارس نوین دست زد. ۵۰ مدرسه دولتی برپا کرد. دانشکده های پزشکی، معماری، ادبیات، معدن شناسی و دام پروری به راه انداخت. حتی از استادان دانشگاه الاظهر نیز برای تربیت مترجمان زبان عربی یاری گرفت.^۴ دانشجو به فرنگ فرستاد و برای تربیت کارشناس های علمی و حرفه ای «مدرسه امپراتوری عثمانی» را در پاریس بنیان نهاد.

دولتهای غربی اصلاحات محمدعلی را از این هراس برنتافتند که مبدا پیشرفت منطقه سد

1 - Gabriel Baer: *Studies in the Social History of Modern Egypte*, U.Ch.P, 1964. p. 94.

2 - V.Lutski: *Modern History of the Arab Countries*, Moscow, Progress Publishers, 1969, p. 110 - 115.

۳ - برکس، یاد شده، ص. ۹۱.

4 - A.Lutfi, Al Sayyid Marsot: *The Beginning of Modernization among the Rectors of Al - Azhar*, in: *The Beginnig of Modernization in the Middle East*, M.M.E., U.C.P. 1968

راه استعمار غرب جلوه گر آید، برعکس برخی از روشنگران جهان غرب از جمله کارل مارکس در ستایش اصلاحات خدیو قلم زدند. چنان که مارکس در نشریه «دیلی تریبون»^۱ نیویورک درباره محمدعلی پاشا نوشت: او «تنها عنصر زنده امپراتوری عثمانی است که به جای کلاه مغز در سر دارد». می دانیم که آوازه شهرت خدیو در ایران هم پیچید. حکومت ایران به خیال فرستادن دانشجو به مصر افتاد. کاری که سر نگرفت و فریدون آدمیت ماجرایش را به دست داده است.^۲ گفتنی است که از مریدان سر سخت محمدعلی پاشا، یکی هم میرزا آفاسی بود که بارها از او یاد کرد و به سرزنش سفیر فرانسه برآمد که: شما محمدعلی پاشای بیچاره را «برکشیدید و سپس رها کردید»^۳

مصریان و عیسویان به کنار، نوآوری های محمود دوم نخست با مخالفت خان ها و «بی» های زمیندار روبرو شد که افزایش مالیات ها بر نمی تافتند. چنان که در بوسنی شوریدند. در یمن سرکوب و هایبان بر شیخان عرب هم گران آمد. برخی از «منوران» یا روشنگران ترک نیز روی خوش به اصلاحات نشان ندادند. گفتند: این سلطان بد کرد «ینی چری» ها را که پایه های ناسیونالیسم ترک بودند، برانداخت و «نظام سنتی» عثمانی را در هم شکست.^۴ این خرده گیری ها ناروا و مغرضانه چنان که دشمنان ترکیه هم گفته اند به سود همان دشمنان تمام شد. نوشتند: بدبختی عثمانی نه از مذهب بود و نه از قانون، بلکه «از پیش داوری های توده های بی فرهنگ» آب می خورد که راه را بر اصلاحات می بست و هر چه بیشتر بر غرب متعدی می گشود. ورنه محمود بیچاره «بیش از پطر کبیر» برای ترکیه کار کرد، اما «با گرفتاری بیشتر»، و «امنیت کمتر» همراه با رویارویی پایان ناپذیر با غرب. اما باز همو بود که به رغم آن همه درد سر «سند پیشرفت عثمانی را امضا کرد»^۵. ناگفته پیداست که از بهانه گیری ها و ناخرسندی های برخاسته از جهل، دولت های غربی بیش از ترکان و «ملت ها» بهره برداشتند. نخست روس ها بسیج شدند تا ولایات ارمنی نشین را از قلمرو امپراتوری جدا کنند. در ۱۸۲۸ درست به دنبال شکست ایران و از دست

1 - New - York Daily Tribune, July 25, 1853.

۲ - فریدون آدمیت: فکر آزادی و مقدمه نهضت مشروطیت در ایران، تهران، انتشارات سخن، ۱۳۴۱، ش. ۴۰ - ۴۱.

۳ - سارتیز سفیر فرانسه به گیزو وزیر خارجه، تهران، ۳۰ سپتامبر ۱۸۴۴ (اسناد وزارت خارجه فرانسه، ایران، مکاتبات سیاسی).

۴ - مراد بی. توان و ناتوانی ترکیه، ژنو، یاد شده، ص. ۲۱.

۵ - دکت: ترکیه، یاد شده، ص. ۱۶۲.

رفتن ایروان و نخجوان، دولت روسیه که از سرآغاز سده نوزده با ترکیه در جنگ بود بار دیگر با بهره‌گیری از گندم و آذوقه به دست آمده از نخجوان آماده جنگ با ترکیه شد تا به ولایات ارمنی نشین دست یابد.

این نکته به یادآوری می‌ارزد که پیش از آغاز جنگ با ترکان تزار کوشید از در آشتی با دولت ایران در آید و عباس میرزا را از همراه شدن احتمالی با سلطان باز دارد. اسناد «محرمانه» وزارت خارجه انگلیس بر می‌نمایند که دولت روسیه حتی آمادگی نشان داد «بخش عمده ولایات از دست رفته» را به ایران برگرداند، مشروط بر آن که نایب السلطنه دست از دشمنی بیهوده بردارد و به ترکان نپیوندد. بیگمان پیشنهاد دولت تزار سخت به سود ایران بود. وانگهی این نخستین بار بود که از سوی همسایه شمالی پیشنهادی به سود ایران می‌آمد، اما این آشتی به علت خیانت انگلیس‌ها سرنگرفت. نماینده سیاسی آن دولت در ایران، خود به اعتراف آمد که: «من امیدوار هستم از چنین اتحادی مانع شوم و نگذارم در ازای پس گرفتن ولایات، عباس میرزا با روس‌ها کنار بیاید»^۱. چند سال بعد حاجی میرزا آقاسی هم در گفتگو با سفیر فرانسه به زبانی دیگر نقش انگلیس‌ها را فاش می‌کرد و گفت: «انگلیس‌ها بودند که در ۱۸۲۸ جنگ با روسیه را در ۱۸۲۶ آفریدند. اما هرگاه که ما را به آنان نیاز افتاد هرگز به یاری‌مان برخاستند»^۲. به آن خیانت یرملوف فاتح جنگ‌های اول نیز تصریح داشت^۳. به هر رو به دنبال شکست ایران، روس‌ها ۶۰ هزار ارمنی را به ایروان و نخجوان مهاجرت دادند. این را هم از زبان مورخ ارمنی بیاورم که ارمنیان از این مهاجرت طرفی نبستند. با گرسنگی و بیماری سر کردند. با ددمنشی مقامات روسی روبرو شدند. روس‌ها حتی در جهت نفاق افکنی زمین‌های روستائیان ارمنی را گرفتند و به مسلمانان واگذاشتند. چنان که پس از مهاجرت روزگار آرامنه «در ایروان به مراتب از وضعیتی که در ایران داشتند بدتر شد»^۴.

در جنگ با ترکان نیز (۳۰ - ۱۸۲۹) روس‌ها همان سیاست با ایران را پیش گرفتند. قارص و بایزید و توپراک قلعه را گرفتند و برای وادار کردن ارمنیان به مهاجرت برخی از شهرها را با «خاک

1 - Macdonald to Secret Committee, Confidential, Tabriz, 8 May 1828, P.R.O., Persia,

FO/60/30

۲ - سارتیز به گیزو، ۱۹ دسامبر ۱۸۴۴ (اسناد فرانسه، ایران، مکاتبات سیاسی، جلد ۲۰).

۳ - ایران در راهبایی فرهنگی، یاد شده، ص. ۸۴.

۴ - بورتونیان: تاریخ ملت ارمنی، یاد شده، جلد دوم، ص. ۱۱۲.

یکسان^۱ کردند. می‌توان از ارزروم یاد کرد که پیشترها «شهری بود بزرگ و مدینه‌ای سترگ»^۲، بنی «آباد» و «بازار دادوستد»^۳. اما پس از حمله ژنرال پاسکویچ به ویران آباد بدل شد. سپاه روس به گفته‌ای ۹۰ هزار^۴ و به گفته‌ای دیگر که مبالغه‌آمیز می‌نماید، ۱۵۰ هزار^۵ ارمنی را از ارزروم به ایروان و نخجوان کشاند. خانواده‌ها را از هم جدا کرد و پاشید. از مهاجران گروهی از گرسنگی و بیماری در راه مردند. بسیاری هم از بیماری و کمبود ارزاق در خوز ایروان تلف شدند. باقی یا از روی ناچاری زادگاه خود را ترک کردند و یا فریب نوید توخالی «یکی شدن آتی ولایات ارمنی‌نشین ترکیه با نخجوان و ایروان را خوردند و راه روسیه را در پیش گرفتند. اما نه تنها کسی به این قول خود وفا نکرد، بلکه تزار لقب «شاه ارمنستان» را هم بر القاب خود افزود و خیال همه را آسوده کرد. حتی زمین‌هایشان را از دست‌شان گرفت و به تاتارها داد.

اما این مهاجرت خواسته یا ناخواسته بر عثمانیان گران آمد. زیرا بخشی از نیروی فعال امپراتوری که صنعت و دادوستد را می‌چرخاند، از دست رفت. پیوند دیرینه ترکان با ارمنیان به سستی گرائید. مهم‌تر این که رفته رفته ایلات چرکس و شیخان گُرد خوش‌نشین ولایات ارمنی شدند. راه بر یورش و چپاول و غارت هموار شد. امنیت ولایات به خطر افتاد. از این پس مرزهای ایران هم در امان نماندند.

در رابطه ایران با عثمانی فریدون آدمیت به درستی نوشته است: از سده دهم این رابطه «شرح جنگ‌های خونین آنهاست. اگر هم چند صباحی به آشتی و سازش گذشت برای ناتوانی و ترس از یکدیگر بود و نه از روی پاکدلی و تفاهم معنوی»^۶. در زمانه سلطان محمود نیز درگیری پی‌درپی ادامه داشت. اما این زد و خورد افزون بر انگیزه مذهبی جنبه اقتصادی - سیاسی هم داشت. پس یا در ماه‌های محرم و صفر روی می‌داد و یا به هنگام گذر کاروان‌های تجاری و یا بر سر کشمکش مرزی.

نمونه‌ها بسیارند. از سرآغاز سده نوزده و هابییون بغداد بارها ریختند و ۲۰۰۰ تن از شیعیان

1 - J.B.Fraser: *A Winterr's Journey (Tatar)*, 2 vols, New - York, 1973, vol. 2, p. 255.

۲ - حاجی زین‌العابدین شیورانی: *بستان السیاحه*، تهران، چاپ افست، کتابخانه سنائی، ۱۳۱۵، ص. ۶۹.

۳ - فریزر: *یک سفر زمستانی*، یاد شده، ص. ۵۵ - ۲۵۴.

۴ - همانجا: *L'Histoires croisées*, Paris, Edition Par anthése, 1997, p. 79.

79.

۵ - فریدون آدمیت: *امیر کبیر و ایران*، تهران، چاپ ششم، ۱۳۶۱، ص. ۷۴.

ایران را که به زیارت کریلا و نجف می‌رفتند، به جرم زندیق و کافر از پای در آوردند. در ۱۸۱۲ دولت عثمانی خاک خود را برای حمل «مهمات و اسلحه» بر علیه ایران در اختیار دولت روس نهاد^۱ و حال آن که خود به تازگی از جنگ با روس‌ها جان بدر برده بود. در ۱۸۱۹ باز ایلات عرب سرریز کردند و کاروان‌های حاجیان ایرانی را غارت کردند و هست و نیست‌شان را بردند. پس گرفتن این اموال چند سالی کشید. قائم مقام در جهت رفع این «نقار میانه دولتین ایران و روم» پا در میانی سفیر فرانسه در استانبول را خواستار شد^۲. اما نمی‌دانیم سرانجام این کار به کجا کشید. در ۱۸۲۶ که جنگ ایران و روس سرگرفت، ترکان از فرصت بهره جستند و به سلیمانیه تاختند که از ۱۸۰۹ خراجگزار ایران شد یا به قول انگلیس‌ها «سلیمانیه بدبخت» به دست ایران افتاد^۳. تا زمانی که محمدعلی میرزا دولتشاه حاکم کرمانشاه زنده بود، عثمانیان را یاری درگیر شدن با این شاهزاده نبود. چرا که محمدعلی میرزا سپاهی آراسته و نیرومند داشت که فرانسویان تربیت کرده بودند. اما این شاهزاده از وبای ۱۸۲۱ درگذشت و پس از او سلیمانیه رو به زوال گذاشت. رویکرد مردم سلیمانیه به ایرانیان از این روی بود که بیشترشان از برکت رفت و آمد زوار و کاروان‌های تجاری ایران می‌زیستند. اما ترکان این رفت و آمد را برای گسترش اقتصاد خود زیانبار یافتند. چنان که گزارش رفت: عثمانیان از دست رفتار «غرور آمیز ایرانیان» و «خواست‌های» آن دولت به ستوه آمده‌اند و از این رو به انتقام‌گیری برخاستند و جمله کاروان‌های ایرانی را غارت کردند^۴. تاخت و تاز به سلیمانیه بار دیگر در ۱۸۳۹ از سر گرفته شد به زمانی که دولت ایران درگیر پی آمدهای جنگ هرات و سرکوب شفتی در اصفهان بود. پس نتوانست به دفاع از سلیمانیه برآید. با این که حاجی میرزا آقاسی ۱۰ هزار سرباز روانه کرده بود، کاری از پیش نرفت. و از میان بازرگانان ایران که از ارز روم به تبریز می‌رفتند شمار زیادی کشته شدند^۵.

۲۹۳

۱ - همانجا، ص. ۶۶.

۲ - نامه میرزا ابوالقاسم قائم مقام به کنت دو بو روپر (Cte. de Beaurepaire)، تبریز ۹ آوریل ۱۸۲۴ (برای متن نامه که به پیوست گزارش قونسول فرانسه در تبریز آمده، نگاه کنید به: ایران در راهبایی فرهنگی، یاد شده، ص. ۱۴۴).

۳ - J.B. Fraser: *Travels in Koordistan and Mesopotamia*, 2 vols, London, R. Bentley, 1840, vol. 1, p. 148.

۴ - از: اسناد وزارت خارجه، بخش خاطرات و اسناد: *Mémoires et Documents* ایران، جلد ۶، با

عنوان: "Note sur la situation actuelle en Perse, 1826"

۵ - اوتری (Outrey) قونسول فرانسه در ترابوزان به وزیر خارجه (Dalmatie)، ۱ ژوئیه ۱۸۳۸ (اسناد

همچنین در سال ۱۸۳۶ که سرآغاز شکوفائی دادوستد ایرانیان از راه ترابوزان و ارز روم بود، این بار قشون دولتی به طور رسمی و از سوی حکومت بر ایرانیان تاخت و کشته بسیار بر جای گذاشت.^۱ دنباله همین یورش را کردان عثمانی در «دیادین» ارز روم از سر گرفتند. از نو به همه کاروان‌هایی که به سوی ایران می‌رفتند دستبرد زدند. دولت ایران به ناگزیر تجار خود را از ارز روم فراخواند اما سرانجام به درخواست عثمانیان از در آشتی در آمد.^۲

ماجرای یورش به خرمشهر (محمره) را که انگلیس‌ها محرک شدند، در جای دیگر آورده‌ام.^۳ در اینجا یادآور می‌شوم که این حمله در ۱۸۳۸ سرگرفت و باز همزمان بود با جنگ هرات. انگیزه یورش هم اقتصادی بود و هم سیاسی. بدان معنا که ترکان افزایش دادوستد از راه خرمشهر را خطری برای تجارت بصره می‌دانستند. حتی در این دوره برخی از گزارشگران گواهی می‌دادند که در زمینه «دادوستد» و «صنعت» ایران از ترکیه «بی‌نهایت» پیشرفته‌تر بود.^۴ تجارت خرمشهر هم بر بصره می‌چربید. یکی از این رو که مقامات ایرانی با بازرگانان به «مدارا» رفتار می‌کردند و به همین سبب تجار «بیشتر حمل خود را به محمره فرود می‌آوردند»^۵. بویژه بازرگانان ارمنی که راه ایران را اختیار می‌کردند تا از آزار والی بغداد در امان باشند. در یورش به محمره که میرزا جعفرخان مشیرالدوله شرحش را آورده، قشون عثمانی «بلامانع» وارد شهر شد، همه «کاروانسراها و انبارها که با اموال تجارت دولت علیه پر بود غارت و خیرگی بی‌نهایت کرده، رجال آنجا را قتل و دستگیر و نسوان آنها را اسیر و به بغداد مراجعت نمودند»^۶

از پی آمدهای این درگیری‌های مرزی با عثمانی که تا پایان جنگ جهانی ادامه داشت یکی هم پشتیبانی ایرانیان بود از ارمنیان در برابر ترکان. به مثل به زمانه سلطان محمود و فتحعلیشاه و به هنگامی که ارمنی‌آزاری در عثمانی به صورت جسته‌گریخته - و نه سازمان یافته - در کار بود، یکبار پیش آمد که به سال ۱۸۱۵ میلادی، در «دارالخلافه طهران» هم گروهی از «مردم ناهشیار» به

وزارت خارجه فرانسه، ترابوزان، مکاتبات تجاری، جلد ۵)

۱ - اوتری به وزیر خارجه بروگلی Broglie ترابوزان، ۱۵ اوت ۱۸۳۶ (همانجا، جلد ۴)

۲ - همو به همان، ۱ اکتبر ۱۸۳۶ (همانجا، جلد ۴)

۳ - ایران در راهیابی فرهنگی، یاد شده، ص. ۴۷ - ۱۴۶

4 - Comte de Challay: "Note sur la création de consulat de France à Tauris", Paris 1854 (M.A.F)

۵ - لسان‌الملک سپهر: ناسخ التواریخ، تهران، امیرکبیر ۱۳۳۷، ص. ۷۴.

۶ - میرزا جعفرخان مشیرالدوله: رساله سرحدیه، تهران، ۱۳۴۸، ص. ۳۴.

تحریک اوپاش و این و آن بر ارامنه شوریدند. عذرشان این که نیامدن باران و خشکسالی از بدخیمی این طایفه است. آن گاه «هجوم به محله ارامنه بردند» و خانه‌هاشان را ویران کردند. حکومت که آگاه شد، دستور رفت دوازده تن از گنهکاران را دستگیر کردند و نزد شاه بردند. فتح‌علیشاه گروهی از ارامنه را بار داد. جبران خسارت کرد. مهربانی نمود و گفت: «اقوام متساکن ممالک محروسه سلطانی هر کدام هر مذهب دارند، با کمال فراغی و آسودگی زیر سایه خسروی زندگی کنند»^۱. اما در عثمانی وضع به جز این بود. زیرا پیش از آن که مستعمرات یکی یکی از دست بروند پیش از نیمی از جمعیت عیسوی بودند و با باعالی ناگزیر بود نه به زبان بلکه در دستخطها و قوانین این تساوی حقوق را رعایت کند.

دوره سوم تنظیمات را در ۱۸۳۹ سلطان عبدالمجید فرزند دوم سلطان محمود که در هفده سالگی روی کار آمد، به یاری و همت صدراعظم کاردانش رشید پاشا بنیان نهاد. اصلاحاتی که تا ۱۸۶۰ دوام یافت و در ایران تأثیر بخشید. چنان که میرزا تقی خان امیرکبیر و میرزا حسین خان سپهسالار که هر یک در مراحل گوناگون از شاهدان عینی تنظیمات عثمانی بودند، گهگاه به الگو برداری برآمدند، بویژه در برخی از نامگذاری نهادهای نوین.

طی دو مرحله تنظیمات، عبدالمجید که خود را «پادشاه» می خواند، گام‌های نوینی در جهت پیشرفت برداشت. در این راستا دو «فرمان همایونی» صادر شدند. یکی در سوم نوامبر همین سال (۶ شعبان ۱۲۵۵) و دومی در ۱۸ فوریه ۱۸۵۶ (۱۲۷۲ ق). فرمان ۱۸۳۹ را رشید پاشا وزیر خارجه در صحن سرای سلطانی در حضور شیخ الاسلام، صدراعظم عالی پاشا، دیوانیان، بزرگان و نمایندگان سیاسی دیگر کشورها خواند^۲. در این دستخط سلطان به اعتراف آمد که از پنجاه سال پیش تا به آن روز و به علل گوناگون «ناتوانی جایگزین نیرومندی» پیشین امپراتوری شده است. پس می‌بایست «به یاری پروردگار» کهنگی‌ها و پوسیدگی‌ها را کنار گذاشت. به جستجوی «نهادهای نوین» برآمد تا بتوان ولایات عثمانی را از ایستائی به جاده پیشرفت و امنیت افکند. در زمینه «امنیت همگانی» جان‌کلامش این بود که اگر جمله رعایا به هر کیش و آئین که باشند، از تأمین و تضمین برابر برخوردار شوند هرگز به خیانت روی نخواهد آورد. دل به دیگران نخواهند سپرد، بلکه با دولت خویش همگام خواهند شد و به کشورشان «عشق» خواهند ورزید. تنها در

۱ - ملک‌شاه نظرزاده میرداد: «در میان احوال نظام و گزارشات عدالت آباد ممالک محروسه ایران»، جزوه،

پاریس ۱۸۱۶.

2 - Emile Tarin - Hippolyte Laperre: *Sultan Abdul - Medjid*, Paris, Imprimerie L.

نابرابری است که مردم «اعتماد» خود را از دست می‌دهند، از حکومت رویگردان می‌شوند و فساد و رشوه‌خواری بالا می‌گیرد. از همین بابت بود که سلطان «رشوت» خواری را منع کرد تا حق مردمان «پایمال» نشود. در پایان سخن چنین نتیجه گرفت که: «بهبود حال جمله رعایای امپراتوری فریضه ایست که خداوندگار به من محول کرده است»^۱. عبارتی که یک سال بعد در «فرمان اصل آزادی اعتقاد» الهام‌بخش محمدشاه آمد.

به یاری دستخط سلطان بار دیگر آزادی اندیشه و اعتقاد نیز برای همگان به رسمیت شناخته شد. مسلمان و عیسوی در برابر قانون از «امنیت کامل جان و ناموس و مال» بهره‌مند گردیدند. عیسویان به آرامش و آسودگی خاطر دست یافتند و به همگامی با دولت برآمدند. با دستخط اصلاحات که به گواهی نویسندگان ترک «نخستین فرمان مشروطیت» بود^۲ امپراتوری به یک «دولت نیمه لائیک» بدل شد^۳. «قوانین جدید» از حقوق سلطان و مزایای درباریان کاستند. به قول میرزا حسین خان سپهسالار «سلاطین را از اصراف منع» نمودند^۴. در ۱۸۴۰ قانون جزا را از زبان فرانسه برگرداندند و به کار بستند. یکی دو سال بعد متن فارسی همین قانون که از ترکی ترجمه شده بود در ایران هم منتشر شد. اما به اجرا در نیامد. بنا بر همان قانون از خودکامگی حکام در ولایات عثمانی کاستند. محکومیت به زندان و اعدام را از دستشان گرفتند و به دادگاه‌های عرفی سپردند. همچنین حق یکسان خرید و بهره‌برداری از زمین برای همه اتباع امپراتوری اعلام گردید. بدان معنا که عیسویان که تا آن زمان تنها در کار تجارت بودند، از این پس به کشاورزی نیز روی آوردند. «طوایف» به مناصب دیوانی هم دست یافتند، چنان که به گفته ترکان یک ارمنی به نام «گریگور اودیان» به وزارت خدمات عمومی رسید. در روش «تنظیم مالیات»ها و سرریزگیری هم تجدید نظر شد. برخی نوشته‌اند که غیرمسلمانان نیز به سپاه پیوستند. برخی دیگر این مشارکت را از سال‌های پسین دانسته‌اند. به هر رو تنها تک فرزندان زنان بیوه از خدمت نظام معاف شدند.

در زمینه پیشرفت‌های فرهنگی، در سال ۱۸۴۰ دومین نشریه ترکی زبان به نام «جریده حوادث» منتشر شد. در ۱۸۵۶ صادق رافت نویسنده سرشناس و یکی از بانیان جمعیت «ترکان جوان» ترک نخستین رساله را در تشریح و پشتیبانی «بنیاد تنظیمات» نوشت^۵. هر چند که همه

۱ - همانجا. نویسنده متن «خط شریف گلخانه» ۱۸۳۹ را از ص. ۶۳ تا ۷۵ بدست داده است.

۲ - نیازی برکس، یاد شده، ص. ۱۴۶. ۳ - عزت اوراس، یاد شده، ص. ۷.

۴ - اندیشه ترقی، یاد شده، ص. ۱۳۱. ۵ - برکس، یاد شده، ص. ۱۴۳.

روشنفکران ترک با او هم اندیش نبودند. از آنجا که این نویسنده به گفته شارل میسر^۱ یکی از دوستان میرزا ملکم خان و پدرش به شمار می‌رفت، چه بسا آن نوشته الهام بخش «دفتر تنظیمات» ملکم هم بوده باشد. می‌دانیم که در سال ۱۸۵۶ که دومین «اصلاحات فرمانی» اعلام شد، ملکم در استانبول به سر می‌برد^۲. در نامه‌هایش به وزارت خارجه نیز از رشید پاشا بنیانگذار تنظیمات به نیکی یاد می‌کرد و می‌گفت: الحق که این رشید افندی «اولین عامل دولت عثمانی» است. «قوه کفایت» او از همان «اجتهاد شخصی» اوست. به راستی که «مرد رشیدی» است هر چند که «همین رشادت نمایان موجب خطر این عامل بی‌عدیل خواهد بود»^۳. در این پیشگویی حق با ملکم هوشمند بود.

در فرمان ۱۸۴۵ در فرمان «تعلیمات عمومی» طرح برپائی دانشگاه ریخته شد. اما سر نگرفت. دو سال بعد با دومین فرمان تعلیمات یک دادگاه ویژه که «تجارخانه» نام گرفت، مابور رسیدگی به شکایات اداری و تجاری و اصلاح روابط میان امت و ملت‌ها شد. در این نهاد نیمی از داوران مسلمان و نیم دیگر عیسوی بودند. گرچه شاهدان گواهی می‌دادند که در آن روزها این دادگاه «هنوز خوب» کار نمی‌کرد^۴.

۲۹۷

مهم‌تر از همه و در ۱۸۴۸ گشایش مشکل آفرین مدرسه «دارالفنون» پسرانه بود. (چند سال بعد میرزا تقی خان امیرکبیر مدرسه‌اش را با همین عنوان و با همان برنامه در تهران به راه انداخت). همزمان مدرسه فلاحت را هم به راه انداختند تا خرسندی و رفاه کشاورزان را که فراموش شدگان اصلاحات بودند تأمین کنند. اهمیت این آموزشکده‌های نوین از این بابت بود که تا آن تاریخ بیشتر مدارس جدید و علمی را ارمنیان، یونانیان و میسیونرها اداره می‌کردند. کودکان ترک تنها آموزش مکتبی می‌دیدند^۵ و سروکاری با دانش جدید نداشتند. مدرسه دارالفنون راه علوم را گشود گرچه با اعتراض کهنه‌پرستان رویرو شد. «مجلس احکام والای عدلیه» در جهت «نظارت» بر مکتب‌ها هم گشایش یافت و سپس «مجلس معارف» و «تألیف و

۱ - Carles Mismer از این دوستبر در: *Les soirées de Constantinople*. Paris ۱۸۷۰ (شب‌های قسطنطنیه)، یاد می‌کند.

۲ - در شرح حال ملکم نگاه کنید به: فریدون آدمیت: *امیرکبیر و ایران*، خوارزمی، چاپ ششم، ۱۳۵۶، ص. ۳۵۳ تا ۳۶۷ و فکر آزادی، یاد شده.

۳ - «روزنامه قانون»، دبیره، شماره ۴، پائیز ۱۳۶۷، ص ۷۶.

۴ - امیل تارن: *سلطان عبدالمجید*، یاد شده، ص. ۹۹.

ترجمه دایره سی^۱ پا گرفت. «آکادمی علوم» نیز در ۷ ژوئیه ۱۸۵۱ افتتاح شد. در همین دوره «ضرابخانه» دولتی را هم با دستگاه‌های اروپائی به کار انداختند. در ۱۸۵۴ لفو بیگاری و برده‌داری را اعلام کردند.

با دومین «خط شریف گلخانه» در ۱۸ فوریه ۱۸۵۶ عبدالمجید اصلاحات پیشین را دنبال کرد. بار دیگر «برابری حقوق عیسویان با مسلمانان» را به رسمیت شناخت و متعهد شد که در بهبود وضع ولایات عیسوی نشین که در معرض یورش ایلات چرکس بودند بکوشد.

چه بسا این گام‌های اساسی می‌رفتند به یگانگی ملی بیانجامند، سرزمین چند ملیتی عثمانی را به خودکفائی علمی و صنعتی و استقلال سیاسی سوق دهند، اگر به زیان ابرقدرت‌ها نبودند. زیرا همگامی شهروندان در پیشبرد تنظیمات، خود سدی بر سر راه تجزیه بود و پاسخی در برابر آن اصطلاح مشهور فرنگیان که می‌گوید: «جدائی انداز تا بهتر چیره گردی»^۱ از این پس عصر تحریکات همه جانبه آغاز شد و روز به روز زمینه را برای درگیری ملت‌ها با یکدیگر آماده ساخت.

از میان دشمنان این یگانگی نخست «مترنیک» سیاستمدار اتریش به سلطان هشدار داد که: «تُرک بمانید!» از همان سنت‌های خودتان پیروی کنید «که سرشت شما را می‌سازند». شما هرگز به آنچه غرب رسیده است نخواهید رسید. پس بهتر آن که «نظام» خود را پاسدارید و از هم نپاشید^۲. سپس انگلیس‌ها پا پیچ شدند که «اصلاح ترکیه به منزله نابودی ترکیه است». لرد سالیسبوری حتی گامی فراتر نهاد و از سران مذهبی ترکیه خواست «از سازش میان عیسویان و ترکان جلوگیری کنند»^۳. گرچه دولت فرانسه خود در طرح تقسیم ترکیه سهم داشت، اما یکی از دیپلمات‌ها دل به دریا زد و گزارش کرد که: از ۱۸۴۰ ابر قدرت‌ها «عصر جنگ‌های داخلی را گشودند. انگلیس‌ها نخست به تحریک عیسویان سوریه علیه ابراهیم پاشا فرزند خدیو مصر محمدعلی پاشا مصر برآمدند»^۴. در همین سال پاشاهای بیروت در برابر چشم مأموران انگلیس و در سه نوبت به جنگ داخلی میان ایلات دامن زدند^۵. از ۱۸۴۵ روس‌ها شورش‌های زمینداران مسلمانان بالکان را آفریدند. از ۱۸۵۵ جنگ سیاستوپول در گرفت.

۱ - تقویم اوقات و شهود (سالنامه)، ترکی، ۱۳۱۶ قمری، یاد شده، ص. ۲۷.

۲ - برکس، یاد شده، ص. ۱۵۳.

3 - Jean Paul Garnier: *La fin de l'empire ottoman*, Paris, Plon 1873, p. 11.

۴ - خاطرات یک دیپلمات: امپراتوری عثمانی از ۱۸۳۹ تا ۱۸۷۷، یاد شده، ص. ۸۳.

۵ - همانجا، ص. ۸۴.

برای کوتاه کردن دست روس‌ها بود که در ۳۰ مارس ۱۸۵۶، یعنی چند هفته پس از «خط شریف گلخانه» ابر قدرت‌ها کنگره پاریس را برپا داشتند و پیمان صلح را امضا کردند. در ماده ۷ آن قرارنامه بر «تمامیت ارضی» امپراطوری پا فشردهند تا دولت روسیه نتواند به تنهایی دست به کار جداسازی ولایات شود. پس در ماده ۸ بر «وحدت عمل» دولت‌های اروپائی در عثمانی تأکید کردند تا هیچ کشوری در جهت منافع خود و بدون رایزنی با دیگر امضاکنندگان آن پیمان در رویدادهای امپراتوری مداخله نکند. بدینسان برای چندی مانع از این شدند که روس‌ها در ادامه سیاست انحصار طلبانه بوسنی و هرزه‌گورین را از خاک عثمانی جدا کنند. به عبارت دیگر تجزیه عثمانی می‌بایست منافع همگان را در بر گیرد. در پایان همان قرارنامه برای گم کردن رد پا و از بهر خالی نبودن عریضه «سفارشات» هم به سلطان دادند از این دست که: البته هرچه زودتر دست به «اصلاحات» بزند و در راه پیشرفت و «بهبود وضع عیسوی کوشا باشد»^۱.

درحالی‌که عهدنامه پاریس سرسری از عیسویان پشتیبانی می‌کرد، دولت‌ها به سفیران و ماموران سیاسی خود سفارش می‌کردند که در برابر عیسویان بیشتر جانب سلطان و ترکان را بگیرند. همچنین وزیر خارجه انگلیس به سفیرش در استانبول یادآور می‌شد که «بیشترین تبلیغات» را در ربط «اصلاحات فرمانی» به کار گیرد. سلطان را «تبریکات عرض کند»^۲ و زیاده به پشتیبانی از ارمنیان برنماید. ورنه بیم آن می‌رفت که دیگر «رعایای سلطان» از این حمایت آزوده شوند و «به فرمانروای دیگر»^۳ یعنی دولت روسیه روی آورند.

از این تاریخ بود که دولت‌های اروپائی دست از حمایت ارمنیان در ترکیه برداشتند و بیش از پیش به برانگیختن جنگ‌های داخلی و ناآرامی در ولایات و نفاق افکنی دست زدند. چنان که در ۱۸۵۸ انگلیس‌ها آشکارا کشتار جده را آفریدند. در ۱۸۶۰ که آخرین سال پادشاهی عبدالمجید هم بود، فوانسویان ارتش خود را در لبنان پیاده کردند^۴ و روس‌ها این زمزمه را از سر گرفتند که «یک قدرت مسیحی» مرکب از همه امضاکنندگان پیمان پاریس فرمانروائی ولایات ارمنی‌نشین عثمانی را در دست گیرد. پیشنهادی که در مفهوم برانگیختن دشمنی مذهبی میان مسلمان و غیرمسلمان بود و بس.

۱ - لرد راسل به بولور، سفیر انگلیس در استانبول، ۷ ژوئن ۱۸۶۰ (اسناد وزارت خارجه انگلیس، ترکیه). نیز عزت اوراس، یاد شده، متن پیمان پاریس را به دست داده است.

۲ - کلاراندون Clarendon وزیر خارجه به ردکلیف Redcliff سفیر در استانبول، لندن، ۲۸ فوریه ۱۸۵۶ (همانجا).

۳ - لرد راسل به بولور، ۶ ژوئن ۱۸۵۶ (همانجا).

اما قدرت‌های بزرگ توانستند از ناخرسندی‌های برخاسته از درون امپراتوری بویژه زمینداران هم بهره‌گیرند. کاسته شدن قدرت حکام محلی در روستاها و از میان بردن حق زدن و بستن و کشتن بی‌چون و چرا زمینداران را خوش نیامد، بهانه‌ای بود که تنظیمات به دست داد. زیرا اصلاحات بیشتر تجارت و صنعت و فرهنگ را در بر گرفت، و حال آن که چنان که اشاره رفت ترکان در زمینداری بودند و در سپاه، پس اصلاحات از بیراهه شهرنشینان را برکشید و روستائیان را وانهاد. رفته رفته این زمزمه پیچید که اصلاحات در هر جلوه‌اش به سود عیسویان است، زیرا که دادوستد و صنعت را در دست دارند. انگلیس‌ها نیز همصدا شدند که آزادی کشاورزی و خرید زمین پای عیسویان را به روستاها باز کرده. «چارلز بلونت» قونسول انگلیس از «ازمیر» گزارش می‌کرد: به دنبال «خط شریف» ۱۸۵۶، اکنون «وضع عیسویان در کشاورزی بسی بهتر از ترکان است»^۱. همان قونسول در جهت اثبات گفته‌اش با آماری که فراهم آورده بود، افزایش جمعیت عیسوی را در مناطق کشاورزی برمی‌نمود. در این روال که: پیش از اصلاحات و در سال‌های ۱۸۳۰، در ازمیر ۸۰ هزار تن ترک بودند و اکنون که در سال ۱۸۶۰ هستیم، ۴۱ هزار بیشتر نیستند، یا این که یونانیان ۲۰ هزار تن بودند و اکنون ۷۵ هزار تن هستند، ارمنیان و یهودیان و دیگران نیز به همین نسبت افزایش یافته‌اند.^۲ پس ترکان بازنده‌اند.

آنچه در این داستان شگفت‌انگیز می‌نمود نفس اعتراض نبود بلکه این بود که به جای درخواست اصلاحات بیشتر در زمینه کشاورزی و زمینداری، گفته می‌شد: ما اصلاحات نمی‌خواهیم و به آنچه خود نداریم بسنده می‌کنیم. در این میان گروهی از «منوران» هم همراه شدند. در ۱۸۵۹ سه سال پس از خط شریف ۱۸۵۶، چندین جمعیت مخفی با یاری فراماسونری بنیادگرا پا گرفتند بویژه در وابستگی به لژهای انگلیس و یونان و اسکاتلند. ترکان جوان با لژ «کاربوناری» همکار بودند.^۳ جمعیت «اتحاد و ترقی» با «لژ اسکاتلند» پیوند داشت^۴ و کانون خود را «وفا محفلی» می‌نامید.^۵ تقی‌زاده نیز در یکی از مقاله‌های فرانسوی زیانش به ارتباط این هسته‌های مخفی با ماسون‌ها تأکید می‌ورزد و از این پیوند تنگاتنگ یاد می‌کند.^۶ به

۱ - چارلز بلونت Charles Blunt به بولور، از ازمیر به استانبول، ۲۸ ژوئن ۱۸۶۰ (اسناد وزارت خارجه

انگلیس). ۲ - همانجا.

۳ - اندیشه ترقی، یاد شده، ص. ۸۵.

4 - Raif Orgon: *Türkiye'deki Masonluk*, Istanbul. Ergin Kitabvî, (1909?), p. 80.

۵ - شمار محفل: «ای کوئه بنه اذدن مهندس سن سن بو مناظره مؤسس»، (همانجا).

6 - Taghi - Zadeh: "Les courants politiques dans la Turquie contemporaine", *Revue du*

گفته نعلبندیان علت بردباری دولت عثمانی در ربط با ماسونری این بود که از دیدگاه حکومت لژهای ماسون «خصلت سیاسی» نداشتند. به گفته دیگر آبخورگرایش مخالفان حکومت نیز به ماسونری از «فرمانبرداری بی چون و چرای» اعضای لژها از رهبری بود که با روحیه ترکان سخت همخوان می نمود.^۱

ماسون‌های بنیادگرای انگلیس در میان کشیشان ارمنی هم رخنه کردند. لژ ارمنی «هگ اوریون»^۲ در وابستگی با محفل ماسونی «یاران دیرین لژ انگلستان»^۳ برپا شد. نشریه‌ای هم به نام «ماسیس» آراست که با سیاست انگلستان در عثمانی همراهی داشت. نشستگاه لژ در استانبول و مدیریت‌اش در دست «آزناور» نامی بود. این محفل در نظر داشت یهودیان و ارمنیان و مسلمانان عثمانی را هم «در وابستگی» به همان لژ انگلیسی گرد هم آرد.^۴ یعنی به اعمال سیاست آن دولت در امپراتوری یاری دهد. همین لژ بود که به گفته مورخان ارمنی، برای نخستین بار در ۱۸۶۲ و به زمانه سلطان عبدالعزیز شورش ولایات ارمنی‌نشین وان و زیتون و موش و ارزروم را سازمان داد و به سود دولت‌های غرب مقدمات تیرگی روابط ارمنیان را با ترکان فراهم آورد. دومین لژ «سر»^۵ یا عشق نام داشت و هدفش «برقراری پیوند با ماسون‌های سراسر جهان» بود. شعار لژ را «اتحاد، عشق، روشنگری، آزادی» می ساخت.^۶ این محفل را ماسون‌های «کوکب الشرق» فرانسه هم که شعارشان «آزادی، برابری، برادری» بود، تأیید کردند. گرچه در لژهای ترک و ارمنی وابسته به انگلستان، نه سخنی از برابری در میان بود و نه از برادری.

ماسون‌های ارمنی وابسته به لژهای فرانسه در برون از مرزها هم فعال بودند. در این زمینه ترمیناسان از یک دانشجوی انقلابی به نام «استپان توسکان» یاد می‌کند که در پاریس درس خواند و «فراماسون بود».^۷ همو در بازگشت به زادگاهش «سمیرن» یک روزنامه فرانسوی زبان با عنوان

Monde Musulman, 12, 1912, p. 1793

1 - R. Vo. Sebendorff: *La pratique opérative de l'ancienne francmaçonnerie turque*, Paris, 1971, p. 23.

2 - Haig Orion.

3 - "Old Fellow's Lodge of England".

۴ - نعلبندیان، یاد شده، ص. ۷۱.

5 - Ser.

۶ - نعلبندیان، یاد شده، ص. ۷۲ و ۷۳.

7 - Ter Minassian: *Histoires Croisées, OP, cit. p. 53.*

«لارفورم»^۱ یا اصلاحات که با فراماسون‌های پاریس در ارتباط بود، برپا کرد. این نشریه ۳۴ سال دوام آورد.

اما به سال ۱۸۵۹ و از میان این کانون‌های مخفی و ماسونیک ترکان باید از «اتفاق جمعیت» یاد کرد که اعضای خود را «فدائی» می‌خواند و نخستین خاستگاه «ترکان جوان» بود. به حدس می‌توان گفت که «فدائیان» ارمنی که در دوران ناصرالدین شاه به ایران پناه آوردند، در گزینش نام خود از همین جمعیت الهام گرفتند. فدائیان ترک اصلاحات و نوآوری و برابری را بدان عذر که به سود عیسویان تمام می‌شد، طرد کردند. بر این ایستادند که آبشخور نیرومندی یا ناتوانی ترکیه اقتصادی نیست بلکه فرهنگی و سیاسی است. پس اگر هم نابسامانی هست از ما نیست، زیر سر دیگران و بداندیشی دیگران است. به عبارت دیگر ترکان چون نتوانستند بهنگام چاره ساز باشند، از روی ناچاری به خویشتن‌گرایی روی آوردند. یا به قول یکی از جامعه‌شناسان معتبر عرب، به دنبال گذشته افسانه‌ای خود روان شدند^۲. همانند گورکنان گذشته را کاویدند. از این تاریخ غرب ستیزی در نزد منوران ترک به مثابه «یک ایدئولوژی» جلوه گر آمد^۳. بر خلاف نظر سیدجمال‌الدین اسدآبادی که: ستیزد با استعمار غیر از ستیز با دانش غرب است. زیرا که اروپا بر آسیا و آفریقا به یاری دانش چیره شد. پس علم نه شرقی است و نه غربی، علم و پیشرفت از آن کسی است که به تحصیل‌اش برآید^۴. سخنی ناهمخوان با «اتفاق جمعیتی» ترکیه که بر بستر ماسونری غرب پا گرفت و به خیال ستیز با اصلاحات غرب‌گرا افتاد! چنین بود که روشنگرانی چون «فدائیان» به جای این که در پیشبرد اقتصاد و صنعت کشور سهیم شوند، پیشرفت دانش و فرهنگ را یاری دهند تا نیازمند غرب نباشند، حتی از سپاه خونخوار بینی چری پشتیبانی کردند. با برپائی دارالفنون در افتادند. تنظیم مالیات‌ها را برناتفتند. مدارس نوین را نکوهیدند. تا جایی که یکی از شاهدان گفت: بدبختی ترکیه از حکومت و اصلاحات نیست، همانا از بی‌فرهنگی همگانی است^۵.

این همه کم مایگی در اندیشه و عمل تنها دامنگیر ترکان نبود. ارمنیان نیز به عنوان «عیسوی»

1 - "La Réforme"

2 - A. Laroui: *L'idéologie arabe contemporaine*, Paris 1974, p. 52 - 55.

3 - Binnaz Toprak: *Islam and Political Development in Turkey*, Leiden, Brill, 1981, p. 22 - 23

۴ - سیدجمال‌الدین اسدآبادی: «الشرق و الشرقین»، نشریه «البصیر»، پاریس، سال دوم، شماره ۶۷، ۱۵

همواره بازیچه دست دولت‌های همکیش اروپائی شدند. به زمانه عبدالمجید افزون بر ماسون‌ها میسیونرهای رنگارنگ نیز به سراغشان رفتند. در این تاریخ چندین هیأت مذهبی در ترکیه جایگیر بودند. از سده ۱۷ در همکاری با کلیسای رم ۷ فرقه میسیونر ژوئیت لازاریست فرانسوی کردند. اما در اینجا هم سروری با مبلغان پروتستان انگلیسی بود که از سده ۱۶ سر برآوردند و آنان را به «انجمن تورات»^۱ کشاندند.^۲ بدینسان در ۱۸۵۸ نخستین حزب مذهبی - سیاسی را کشیش «خریمیان» که بعدها خلیفه ارمنه شد بنا نهاد و این چنین رشته پیوند از طریق میسیونرها با ماسون‌ها نیز گره خورد.^۳ از این پس ارمنیان می‌رفتند تا بزرگترین قربانیان سیاست غرب در منطقه شوند.

سخن مبلغ سرشناس انگلیسی ژوزف ولف در ربط با نیت‌های استعماری میسیونرها سخت گویاست. این روحانی که پدر دراموند ولف «بنیانگذار امپریالیسم» هم بود، گستاخانه نوشت: «چقدر امپراتوری عثمانی زیبا می‌بود اگر به دست قدرت‌های اروپائی می‌افتاد! زیرا همه ثروت جهان به این سرزمین ارزانی شده است»^۴. ولف بر آن بود که تنها اروپای پیشرفته شایستگی بهره‌برداری از این ثروت را داشت و نه ملت بی‌فرهنگ ترک.

۳۰۳

سال‌ها بعد «فهمی» یکی از روزنامه‌نگاران به نام ترکیه که خود در جوانی شاگرد مدارس مذهبی لازاریست‌ها در ترکیه بود، از نقش نفاق افکن میسیونرها یاد می‌کند و اشاره می‌دهد به کتاب‌های درسی این فرقه‌ها در رقابت با یکدیگر و در دشمنی با ترکان. می‌نویسد: «فرزندان ما در این آموزشکده‌ها تنها نفرت از خویش» و ستایش از بیگانه را می‌آموزند. هر آن که از این مدارس بیرون می‌آید «شرمساز از ترک بودن خویش است و سرافکننده از وطنش» و مبلغ «بی‌وطنی»^۵ چنانکه در کتاب «دروس تاریخی» پادری وانده پیت^۶ هرگونه تغییر و نوآوری را زائیده «شیطان» پس می‌زند. از این راه مردم را به سکون می‌خواند. پروتستان‌ها را به عنوان دشمن دین به جان کاتولیک‌ها می‌اندازد و عیسویان را می‌پراکند و از هم می‌پاشد. و یاد در «کتاب

1 - "British and Foreign Bible Society".

۲ - کامران گرون، یاد شده، ص. ۵۰. ۳ - نعلبندیان، یاد شده، ص. ۷۳.

4 - Joseph Wolff: *A Mission to Bokhara, 1834*, London, Guy Wint, 1906, p. 77.

5 - Fehmi: *Les Congrganiste de Turquie*, Paris, Imp. Cent. (s. d.).

6 - Abbé Vandepite

درسی جغرافیا^۱ گفته می‌شود که «ترکان یا عثمانیان همانا ملت جهانخوار و چیره‌گر و عاملین سرکوب بیچاره عیسویان‌اند»^۲ و «مسلمانی در مفهوم کفر» است.^۳

به هر رو از این آموزش‌های واپس‌گرا، چه در کانون‌های ترک و چه ارمنی، تنها غربیان به کام خود رسیدند. به عبارت دیگر ترکان و عیسویان عثمانی به جای این که آینده‌نگر باشند، خویشترن‌گرا به میدان آمدند و از همین بیراهه غربیان را یاری دادند. به گفته برخی از مورخان با انصاف‌فرنگی، از آن پس دولت‌های اروپائی «با گستاخی و زیرکی تمام» عثمانیان را به سوی «بردگی» کشاندند.^۴ بی‌باکانه و به تدریج «ولایات» را به میدان کارزار «ملت»‌ها و رقابت ابر قدرت‌ها بدل کردند. مورخان ترک برآنند که از ۱۸۵۶ نخست روسیه به «دشمنی میان ارمنیان و مسلمانان دامن زد»^۵. با این زمزمه که: آزادی فرهنگی در عثمانی سخنی است یاوه و نشدنی است. ناسیونالیسم ترک ضد عیسوی است. پس باید عیسویان را جدا کرد و «استقلال هر ملت را تا سرحد جدائی» به رسمیت شناخت. هر آینه انگلیس‌ها این جداخواهی را نابهنگام خواندند و بر نتافتند. اعلام داشتند: نیرو گرفتن عیسویان بویژه ارمنیان و یا برپائی هر حکومت جداگانه مسیحی «به سود روسیه» خواهد بود.^۶ از این رو به پشتیبانی از سلطان و ناسیونالیسم نوپا و واپس‌گرا بسنده کردند.

فرانسویان هم که پیشروی روس‌ها را به زیان خود دیدند، ندا دادند که پشتیبانی از ارمنیان «ماجراجوئی» است، بازی در بساط روس‌هاست. پس آشکارا به دیدگاه انگلیس‌ها پیوستند. دو سال پس از فرمان ۱۸۵۶، ناپلئون سوم نامه‌ای خطاب به ناصرالدین شاه نوشته سخت گویا. زیرا این نامه آشکارا بر می‌نمود که فرانسویان نیز تمایلی به اصلاحات در ایران و همزیستی مسلمان و عیسوی ندارند. تا جایی که به شاه ایران که همواره جانب عیسویان را نگه داشته بودند به

1 - Abbé Dupont: *Cour de Géographie*, Paris, 1901.

۲ - فهسی، یاد شده، ص. ۸۰۷.

۳ - همانجا ص. ۹. این نویسنده عضو ترکان جوان بود. از کتابهایش: «خلفیات مذهبی در ترکیه» است و از مقاله‌ها: «نامه سرگشاده به سلطان» و «قتل مراد پنجم» و «کاتولیک‌های کلیسای شرق».

۴ - خاطرات یک دیپلمات: امپراتوری عثمانی، یاد شده، ص. ۳۹.

۵ - کاموران گرون، یاد شده، ص. ۵۱.

۶ - لرد راسل به بولور، لندن، ۱۲ سپتامبر ۱۸۶۰ (اسناد وزارت خارجه انگلیس، ترکیه).

صراحت هشدار می دادند که سیاست دیگری برگزینند. ناپلئون به شاه می گفت: از عثمانی که «رو به زوال» است تبعیت نکنید. بویژه که شما «در موقعیت برتری هستید». زیرا که این سلطان با «شمار اندک» مسلمان و با اکثریت غیرمسلمان فرمان می راند، و حال آن که وضع شما «بهتر است» و شمار عیسویانتان اندک. پس به خود تکیه کنید و به پشتیبانی از «سنت خودتان برآید تا برنمائید که «آن سنت‌ها مقایر با پیشرفت نیستند»^۱. چنان که پیداست سخن ناپلئون چندان از هشدارنامه مترنخ دور نبود. جان کلامش این که: دست از اصلاحات بردارید و به گدائی بر در ارباب قدرت اروپا بنشینید.

در ربط با تأثیر اصلاحات عثمانی در ایران به فرمان محمدشاه اشاره می دهیم که «اصل آزادی اعتقاد» مشهور شد و شاه آن را در ۲۰ آوریل ۱۸۴۰ (صفر ۱۲۵۶) با الهام از «خط شریف گلخانه» ۱۸۳۹ نوشت^۲. در آن سند تاریخی که همزمان به زبان‌های ارمنی و سریانی و فرانسه برگردانده شد^۳ محمدشاه آزادی و برابری نسبی عیسویان را با دیگر «نوکران دولت سپهر مدار» برشناخت. به اعتراف آمد که «خداوند یگانه» با حسن «تدبیر حکیمانه» ترتیب مصالح عباد را «به تألیف و امتزاج طبایع مختلف المزاج» مربوط و منوط داشته. نیز «انتظام کار جهان را به ائتلاف و ارتباط جهانیان» مقرر داشته، به عبارت دیگر اگر مردمان هم اندیش نیستند، به خواست آفریدگارشان است و داوری در کار خدا با ما نیست یا به قول خواجه عبدالله انصاری «کاسنی اگر تلخ است از بوستان است»!

هر آینه چنان که عباس اقبال هم آورده با این فرمان آن شاه درویش مسلک، «عیسویان را از همان مزایای حقوقی که سایر رعایای ایران داشتند بهره‌ور ساخت»^۴. عیسویان را از پرداخت جزیه معاف داشت^۵ تأثیر تنظیمات ۱۸۵۶ را آدمیت به تفصیل از زبان میرزا حسینخان

۱ - ناپلئون سوم به ناصرالدین شاه، پاریس، کاخ توپلری، ۱۲ آوریل ۱۸۵۸ (آرشیو وزارت خارجه فرانسه، ایران، مکاتبات سیاسی، جلد ۳۱).

۲ - ایران در راهبایی فرهنگی، یاد شده، ص. ۱۸۱ و ۲۵۷.

۳ - Comte de Sercey: *Une ambassade extraordinaire, La Perse, en 1839 - 1840*, Paris, 1853, p. 262 - 63.

۴ - عباس اقبال: «داستانی از مبلغان عیسوی در ایران» یادگار، ۳، ش. ۵ و ۶، سال ۱۳۲۵، ص. ۶۰.

۵ - ایران دشانان رهنارا (به زبان گجراتی)، به کوشش منجر جی کاروسجی، از انتشارات انجمن بهبود زرتشتیان ایران، بمبئی، ۱۸۶۶، نیز این کتاب شامل یک رشته گزارش سیاسی (به فارسی) از گوبینوست که به لغو جزیه عیسویان در دوره محمدشاه اشاره دارد.

سپهسالار به دست داده است. میرزا حسینخان گزارش می‌کرد: «سلاطین عثمانی در هیچ عصر و ایام مردمان عاقل و مدبر نبوده‌اند، ولکن وکلای مدبر و عاقل همیشه وجود داشته‌اند.^۱ نیز سپهسالار آینده بر خطر را نیز پیش‌بینی می‌کرد و می‌نوشت: «چیزی به عنوان سیاست نسرانی و سیاست اسلامی وجود ندارد، چه یک عدالت هست و بس»^۲ هر آینه از آنجا که «علم و اطلاع و پولتیک دانی ذاتی تبعه مسیحی بر تبعه مسلمان عثمانی تفوق کامل دارد.^۳ اشاره می‌زا حسن خان بیگمان به پیشرفت مدنی ارمنیان در این دوره بود. چنانکه در ۱۸۶۰ میلادی، که آخرین سال پادشاهی عبدالمجید هم بود، ارمنیان بسی زودتر از ترکان (۱۸۷۶) و ۴۶ سال قبل از ایران (۱۹۰۶) به مشروطیت دست یافتند. در همان سال نخستین «مجلس ملی» خود را برپا کردند. قانون اساسی بلژیک را به ارمنی برگرداندند و مو به مو به اجرا گذاشتند. سه سال بعد و به دوران سلطان عبدالعزیز مشروطه ارامنه به رسمیت شناخته شد.^۴

گویاست که در نوشته‌های اروپائی این دوره و یا در گزارش‌های سیاسی سخنی از این مجلس نیست. گزارشگران انگلیس در ربط با بهبود وضع ارامنه از رویدادهای ناچیز یاد می‌کنند. از این دست که: در «نوشتجات رسمی» و گزارش‌ها تغییرات به چشم می‌خورد. بدین سان که «پیشترها» وقتی یک عیسوی در می‌گذشت از او با واژه «مرده» که فارسی بود و برای سبک به کار می‌رفت، یاد می‌کردند، و حال آن که این روزها به جای مرده «اولموش» می‌گویند که در مفهوم «جان سپردن» است.^۵

ادامه دارد

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

۱ - اندیشه ترقی، یاد شده، ص. ۱۳۱.

۲ - همانجا، ص. ۱۳۳.

۳ - همانجا، ص. ۱۳۲.

۴ - بورتونیان، تاریخ ارامنه، یاد شده، جلد ۲، ص. ۸۹.

۵ - بلونت Blunt به بولور Bulwer به سفیر در استانبول، از میر ۲۸ ژوئیه ۱۸۶۰. (اسناد وزارت خارجه انگلیس).